

## بیان احوال ذرات کبب اجسام طبیعیة

اختلافی است در ترکیب جسم بین حکما و متکلمین پس از آنکه عموماً قائل شده‌اند باینکه جسم ظاهراً و حساً دارای اتصال واحد است جمعی معتقدند که جسم در حقیقت و واقع و نفس الامر هم متصل واحد است و بعضی منکر آن هستند. از اقدمین حکماء یونان ذی‌تراطیس و جمعی دیگر که با او موافقتند گفته‌اند: در حس ظاهر جسم متصل واحد دیده میشود ولی در واقع و حقیقت دارای مفاصلی است که بچشم دیده نمی‌شود و تمام اجسام متشکل از ذراتی است که پهلوی هم واقع شده متصل دیده میشود و در موقع تفکیک یک جسم اسباب و آلات تفکیک بر مفاصل آن ذرات واقع میشود نه روی آنها زیرا که آنها جرمی هستند خیلی ریز و کوچک و سخت و به هیچ آلتی نمی‌توان یکی از آنها را پاره کرد و هر یک از آنها جرمیت دارد و آنها را اجزاء صغر صلبه گفته‌اند ولی آنها عقلاً و وهماً قابل انقسام عقلی و وهمی میباشد اما فکا ممکن الانقسام نیستند بجهة صغر و ضلالت آنها، و متکلمین گفته‌اند: جسم مرکب از اجزاء لایتجزی است که آنها را جوهر فرد گویند که نه فکا قابل قسمت میباشد و نه وهماً و نه عقلاً. اما کلام از جمعی منکرین و تمیز او قائل شده‌اند بعد از تنهای آن اجزاء که هر جسم و تنهای دارای اجزاء لایتجزی غیر منتهی یا بالفعل است ولی سایر متکلمین به تنهای آنها قائلند و حکما قائلند باینکه بطوریکه جسم متصل واحد دیده میشود در واقع و حقیقت نفس الامر هم متصل است مفاصل ندارد و ذرات نیست اما قابل انقسام الی غیر النهایة است، بالقوة هر قدر تقسیم کنند ممکن است، اگر فکا ممکن نباشد وهماً ممکن است اگر اودم ممکن نشد علام ممکن است و معدوم نمیشود و ملا محمد شهرستانی صاحب کتاب ملل و نحل بر تنهای این تقسیم قائل شده و سایر حکماء بر عدم تنهای آن، و جمہور حکماء بعد از اتفاق بر قول باتصال واقعی جسم و قابل انقسام الی غیر النهایة بالقوة بودن آن اختلاف نموده‌اند.

حکماء مشامین یعنی ارسطو و من تبع او و شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا قائل

شده‌اند باینکه جسم مرکب از دو جوهر است یکی جوهر حامل قوه محضه که شخصیت و فعلیت ندارد و فقط قوه قبول فعلیت‌ها است و آنرا هیولی اولی گویند و دیگری جوهر دارای شخصیت و فعلیت که آنرا صورت حسیه گویند اما افراطون و رواقیون از حکماء و حکمای اشرافین که شیخ شهاب الدین سهروردی هم از آنها است منکر هیولی و صورت هستند و میگویند جسم یک جوهر بسیط فعلی است که دارای شخصیت وجود است ولی در عین حال فعلیت یک قوه قبول صور نوعیه را دارد که متعاقباً بر آن وارد میشود و ملبس بصورت‌های پشت سرهم میشود مثل تکون جنین از حال نصفه و علقه و مضغه در شکم مادر تا سن پیری و کهنوت که همان جسم اولی است و این صورت‌های مختلفه و شخصیت‌های مراحل وجودی را می‌پوشد و از این جهت آن جسم را میتوان هیولی نامید ولی این هیولی همان هیولای ثانیه و عامه است و در آن نزاعی نیست و نزاع مختص بهیولای اولی ماده صورت جسمیه است که مشایین بآن قائلند و اشرافین منکر و هر یک از این فرقه‌ها دلائلی عقیده خودشان اقامه نموده‌اند و بعضی‌ها ادعای بدیعت در عقیده خود دارند و همه آنها در کتب نصفه و کلام ذکر شده و تطویل بلاطائل است ولی بطلان قول نظام از متکلمین قابل باجزاء لایتجزی و جوهر فرده بدیهی و واضح است زیرا که جسمیکه از شش جهت منتهای است چطور ممکن است در آن اجزاء لایتجزی و جوهر فرده غیر سه جهتیه بالفعل موجود باشد و این مستلزم بزرگی مظروف از ظرف است که با ابداهه محال است و اما بطلان قول سائر متکلمین که دلائل حکمی و هندسی بسیار در کتب معقول برای آن اقامه شده و حاجت بدکر همه آنها نیست ولی در اینجا دوتا دلیل واضح بر بطلان ترکیب جسم از اجزاء لایتجزی ذکر می‌کنیم اول اینکه فرض کنیم یک مثلث متساوی‌الساقین که هر ضلع آن مرکب از هشت تا با آن اجزاء باشد در جسمی و قاعده آن هفت تا سر مثلث که زاویه آنست یک جزو مشترك میان دو ضلع است و فاصله پائین جزئین تا لبین آن از سابقین باید اقد یک جزء باشد زیرا که کمتر از آن در عقیده متکلمین نیست و فاصله جرمین دیگر از طرفین باید دو جزء باشد و هکذا باین فواصل تا برسد بقاعده مثلث که بنا بر ترتیب مذکور میان سابقین در قاعده هفت جزء خواهد بود و حال آنکه بالحس والعیان

پنج تا بود باین شکل

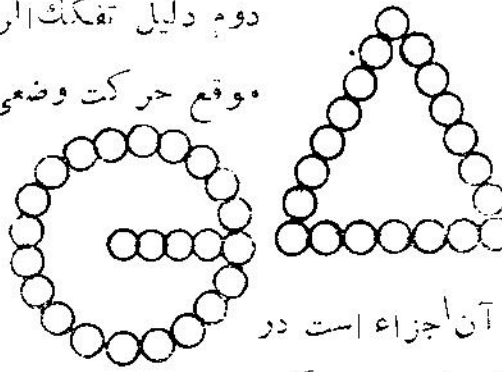
لا یتجزی آسیاب در

دائرة آسیاب را مرکب

مرکز آسیاب کشیده

دومی که آنهم مرکز از آن اجزاء است در

جزء از محیط سر خط شعاعی که جزء حرکت



دوم دلیل تفکک الریحی است یعنی پاره شدن اجزاء

موقع حرکت وضعی آن و باین ترتیب فرض کنیم محیط

از این اجزاء و یک خط شعاع از

شده متصل به محیط است به شکل

موقع حرکت آسیاب بقدریک

می کند از محیط اجزاء تالی آن

هم اگر همه یک جزء حرکت کنند لازم می آید حرکت محیط مساوی حرکت سایر دوایر

کوچکتر از آن تا مرکز آسیاب شود که با اندازه باطل است و یا اینکه آنها ساکت

بماند تا محیط چند جزء طی کند بعد متدرجاً حرکت کنند و آن مستلزم تکه تکه شدن

آسیاب است در موقع حرکت که با اندازه باطل است و یا کمتر از یک جزء حرکت

می کنند و آن مطلوب ما است و متکلمین کمتر از جزء واحد قائل نیستند بهر حال

دلایل مشبه اجزاء لایتجزی و دلایل مبطله آن زیاد است و اکثر دلایل مشبه آنها واهی

است و این دلیل حکماء مشاء بر ترکیب جسم از هیولی و صورت آنهاست چندانکه است

فقط ما یکی را ذکر می کنیم و آن اینست : می گویند در موقع تفریق آب یک کوزه

به دو کوزه که صورت جسمی اولی که متصل واحد بود در یک کوزه با تفریق نمودن

به دو کوزه معدوم گردید و دو تا صورت جسمی داری دو اتصال در دو کوزه پیدا

شد چیزیکه با صورت اولی بود و باقی ماند صورت دومی را پوشید همان هیولی و

ماده جسم است که قابل هر صورت جسمی میشود ولی اشرافین می گویند آن اتصال

واحدی که منتفی گردید صفتی از صفات جسم و عرضی از عوارض آن بود که منتفی

شده و اصل ذات جسم در هر دو حال بعینه باقی است معدوم نشده و در حقیقت نزاع این

این دو طایفه از حکماء بر میگردد باینکه آیا اتصال واقعی در جسم داخل در ذات آن

است که صورت جسمیت طبیعی با آن میشود و در موقع تفریق آن صورت جسمیت که ذات

آن منتفی شد دو تا صورت جسمی علیحده بوجود آمده و یا اینکه داخل در ذات جسم نیست

بلکه از اوصاف و عوارض آنست که با منتفی شدن آن اصل جسمیت منتفی نمی شود و

عیناً باقی است و تغییر صفت داده شده ، و ما با دقت نظر می گوئیم در این مسئله حق

با اشرافین منکر هیولی است زیرا اتصالی که در تعریف جسم طبیعی اخذ شده است (جوهریست

ذات ابعاد ثلاثی ( یعنی جوهر است که عقل بتواند در آن سه بعد منقطع هم فرض و تصور کند طول و عرض و عمق . مکعب باشد یا مدور مثل کوره ، ولی فعلیت سه بعد و تعریف و مقدار آنها از حیث بزرگی و کوچکی و کمیت آن در ذات صورت جسمیت اخذ نشده است بلکه آن تعینات را در علم هندسه در مکعبات معتبر میکنند و آنرا جسم تعریفی گویند که متحد با جسم طبیعی میشود یعنی در جسم دو نوع اتصال هست یک اتصال واحد است و باعتبار تعین بعدهای آن و هم گذاری طول و عرض و عمق جسم تعریفی هندسی میشود و با قطع نظر از آن جسم طبیعی است که دارای اتصال طبیعی است لاعلمی التعریف ، و در مثال مذکور جسم طبیعی بر دو حال بعینه باقی است که قابل شروع تعیین قدر میشود بزرگ یا کوچک در حواشی ششکون مرحوم شیخ بهائی (۱) نوشته است که امروزه با سبب و آلات طبیعت ثابت شده است اجسام مرکب از اجزاء لایتجزی است و دلائل ابطال آن فرض روی کاغذ است و این ادعا از دانشمندی که چون شیخ بهائی عالمی فاضل بوده خیلی بعید بنظر می آید و بر این اجزاء لایتجزی همان جواهر فرده بود که منکمنین قابل شده بودند و می گفتند آنها بهیچ وجه قابل قسمت نیستند نه فکا که با کسر و قطع و خرق میشود و نه و هم و خیلا و نه عتلا و بطلان این قول بطلان مذکوره زیادی که دوتا از آن را ذکر نموده و خیلی از آن در کتب معنون مستطوره میباشد واضح و اظهر من الشمس است بدلی ممکن است آنچه در این زمان ثابت شده با اسباب طبیعت همان اجرام صغیر صغیر ذیمقراطیه باشد که آنها را بجهت نهایت صغر و صلابت با اسباب و آلات نمی توان پاره و تقسیم نمود ولی همما و عقلا قابل قسمت که جرمیت دارند و دارای شش جهات میشوند و با عبارات دیگر ذراتی است که آنها را آتم گویند و توفیق بشر در تجزیه آنها یکی از مسائل بزرگ بین الدلتی بشمار میرود و قدرت عظیمی که از اینراه بدست آمده و شاید اجرام ذیمقراطیه همین ها باشد این اجرام را در اصطلاح علمی جزء لایتجزی نمی گویند و جزء لایتجزی همان جوهر فرد است که باطل گردیده ولی اشکال ثلاث متساوی الساقین و تکثک آسیاب و سایر اشکالات نظایر آنها اعم از اشکالات حکمی یا هندی بقول ذیمقراطیس وارث

بلی دانستن حقایق اشیاء در نهایت اشکال است خدا میداند چه آفریده است و از چه چیز است